

پیش گام انقلابی و مبارزه خود انگیخته توده ای

هرآینه وجه مشخصه زندگی سیاسی لنین را در بطور منظم «کم بها د/دن» به اهمیت مبارزات خود انگیخته توده ای خلاصه کرده و در مقابل «درک /ارزش» چنین مبارزاتی را به لوکزامبوگ و یا تروتسکی نسبت دهیم، بی شک بی عدالتی بزرگی در حق لنین روا داشته ایم. صرف نظر از بعضی از بخش های جدلی نوشته هایش اش، لنین در همه آثارش با همان شوق و شور و صراحت روزا لوکزامبورگ و یا تروتسکی از انفجار خود انگیخته، اعتصاب و تظاهرات توده ای استقبال می کند^{۳۴}. این بوروکراسی استالینیستی بود که به دلیل بی اعتمادی روز افزونش به مبارزات خود انگیخته توده ها، لنینیزم را تحریف کرد - چنین عدم اعتمادی بهر رو یکی از ویژگی های هر بوروکراسی ای است.

لوکزامبورگ کاملاً درست می گفت که تعیین تاریخ دقیق وقوع انقلاب پرولتری «از پیش» امر ناممکنی است و در هیچ یک از نوشته های لنین هم در مخالفت با این واقعیت جمله ای نمی توان یافت. لنین هم نظیر لوکزامبوگ معتقد بود که انفجار های توده ای منفرد، که بدون آن ها انقلاب ناممکن است، را نه می توان بر اساس قواعد تنظیم کرد و نه «تحت فرمان» فوجی از افسران انقلاب در آورد. لنین هم چون لوکزامبورگ به زرادخانه قدرتمند پرتوان، راه یاب و خلاق که در جریان مبارزات واقعاً وسیع توده ای میدان عمل پیدا می کنند، اعتقاد داشت.

بدین ترتیب تفاوت میان نظریه لنینی سازمان دهی و با نظریه به اصطلاح خود انگیختگی- که با تردید و تأمل بسیار می توان آن را به لوکزامبورگ نسبت داد- در کم بها دادن به ابتکار توده ها نیست، بلکه تفاوت در درک محدودیت های آن است. توده ها با ابتکار عمل هایشان تنها قادر به انجام کارهای مهمی هستند، ولیکن به خودی خود نه می توانند در جریان مبارزه چنان برنامه جامع و کاملی برای انقلاب سوسیالیستی طرح ریزند که بر کلیه مسائل انگشت بگذارند (از بازسازی یک جامعه سوسیالیستی بگذریم)، و نه قادر به آن درجه از تمرکز لازم جهت سرنگونی قدرت بسیار متمرکز دولتی اند- چرا که

کل دستگاه دولتی و ابزارهای سرکوب آن از یک شبکه ارتباطات داخلی بسیار وسیعی بهره مندند. به عبارت دیگر ریشه محدودیت های خود انگیختگی توده ای در این واقعیت نهفته است که پیروزی یک انقلاب سوسیالیستی به هیچ وجه فی البداهه و بدون تدارک قبلی ممکن نیست. خود انگیختگی توده ای «ناب» همه چیز را به ابتکارات فوری کاهش می دهد.

اصولاً خود انگیختگی «ناب» را تنها در داستان های تخیلی در باره جنبش کارگری می توان سراغ گرفت و نه در تاریخ راستین این جنبش. البته مقصود ما از «خود انگیختگی توده ای» آن جنبش هائی است که از قبل توسط یک ارگان مرکزی طرح ریزی نشده اند. لیکن «خود انگیختگی توده ها» را هیچ گاه نباید به معنی جنبش هائی که بدون کوچک ترین «تأثیر سیاسی از خارج» به حرکت در می آیند، تعبیر کرد. پوسته بی رنگ یک جنبش به ظاهر «خود انگیخته» را اندکی بخراشید تا فوراً رنگ سرخ تند زیر آن ظاهر شود. یا یک عنصر و یا یک گروه «پیش گام» را خواهید دید که اعتصابی «خود انگیخته» به راه انداخت است، و یا یک عضو سابق سازمان «انحرافی چپ» را مشاهده می کنید که با وجود آن که مدت ها پیش آن را ترک گفته بود اما آموزش وی در آن سازمان به آن اندازه کافی بود تا در اوضاع و احوال انفجاری، یعنی در زمانی که اکثریت توده ها هنوز در حالت شک و تردید به سر می برند، وی به سرعت برق وارد عمل شود.

در موردی در جریان یک عمل «خود انگیخته» می توان ثمره سال ها «فعالیت مخفی» یک اپوزیسیون سندیکائی و یا دخالت و رد پای اعضای ساده یک اتحادیه را دید. مورد دیگر می تواند حاصل تماس های مدید ظاهراً ناموفقی باشد که میان کارگران شهرها یا کارخانه های مجاور - که اتفاقاً چپ گرایان در آن ها قوی بودند - برقرار شده است. در دنیای مبارزه طبقاتی چیزی از قبیل باران رحمتی که به طور «خود انگیخته» از آسمان ببارد، وجود ندارد.

بدین ترتیب، آن چه که مبارزات «خود انگیخته» را از مداخلات پیش گام متمایز می سازد این نیست که در مورد نخست کلیه شرکت کنندگان در مبارزه از حداقلی از آگاهی برخوردارند در حالی که مورد دوم به لحاظ آگاهی «پیش گام» از توده متمایز می باشد. هم چنین عامل تمایز این دو شکل مبارزه این نیست که در مبارزات خود انگیخته هیچ راه حلی از «خارج» به پرولتاریا ارائه نمی شود، بهر رو، پیش گام متشکل به شیوه ای «نخبه گرایانه» با مطالبات اولیه توده برخورد می کند و «برنامه» خود را به آن ها تحمیل می کند.

نظریه لنینیستی، سازمان دهی و ربط امروزی آن

هیچ مبارزه خود انگیزه ای بدون گونه ای اعمال نفوذ عناصر پیش گام وجود نداشته است. تفاوت بین مبارزات «خود انگیزه» و مبارزاتی که در آن ها «پیش گام انقلابی مداخله می کند» اساساً در این است که در مبارزات «خود انگیزه» خصلت مداخله عناصر پیش گام غیرمتشکل، فی البداهه، ناهم بسته و فاقد برنامه است که بر حسب اتفاق در فلان کارخانه، در فلان محله و یا در فلان شهر رخ می دهد. در حالی که وجود یک سازمان انقلابی، امر هماهنگ سازی، برنامه ریزی، به حرکت در آوردن موزون و آگاهانه بخش های مختلف، سازمان دهی مداوم، و مداخله عناصر پیش گام در مبارزات توده ای «خود انگیزه» را ممکن می سازد. تقریباً کلیه عواملی که این به اصطلاح «فوق تمرکز گرائی» لنینی را ضروری می سازند، ریشه در این واقعیت دارند.

فقط یک قدرگرای اصلاح ناپذیر (یک علیت گرای مکانیکی) می تواند به این امر معتقد باشد که تمامی انفجارات توده ای اجباراً در همان روزهای معینی که اتفاق افتادند می بایست رخ می دادند، آن هم صرفاً به این خاطر که در عمل در آن روزهای مشخص اتفاق افتادند. و بر اساس همین منطق مشابهاً دلیل تمام آن مواردی که انفجارات رخ ندادند صرفاً آن بود که امکانش وجود نداشت. یک چنین طرز برخورد قدرگرایانه (وجه مشخصه مکتب فکری کائوتسکی- بائر) در واقع کاریکاتوری از نظریه لنینی سازمان دهی است. این نکته به وجه مشخصه بسیاری از مخالفان لنینیزم تبدیل شده به طوری که اینان در حالی که به آن چنان وراجی هائی در مخالفت با لنین و درستابش از «خود انگیزتگی توده ای» می پردازند، اما در عین حال در یک علیت گرائی مکانیکی مبتدل هم سقوط می کنند. اینان درک نمی کنند که چنین برخوردی تا چه اندازه با «ارزشمندی خود اگیختگی توده ای» مد نظرشان در تناقض می باشد.

از سوی دیگر اگر نقطه شروع بحث بر اصل اجتناب ناپذیری انفجارهای خود انگیزه توده ای ادواری باشد - بدین معنا که این انفجارات زمانی رخ می دهند که تضادها اجتماعی و اقتصادی به درجه ای رسیده باشند که وجه تولید سرمایه داری به گونه اجتناب ناپذیری به طور ادواری موجب بروز چنین بحران های پیشا انقلابی شده باشند - آن گاه باید قبول کرد که تعیین لحظه دقیق وقوع این انفجارها ممکن نیست، چرا که هزاران رخداد فرعی، تصادف های جرنلی و وقایع اتفاقی در تعیین آن می توانند نقشی مهم بازی کنند. از این رو، دخالت یک پیش گام انقلابی که قادر باشد در لحظات

سرنوشت ساز نیروی خود را بر روی «ضعیف ترین حلقه» متمرکز سازد - در مقایسه با دخالت و عملیات مغشوش و بی حساب و کتاب انبوهی کارگر پیشرو که قادر به تمرکز نیروهایشان نباشند، بی چو و چرا به مراتب کارآتر خواهد بود.

دو نمونه از بزرگترین مبارزات کارگری در غرب - ماه مه ۱۹۶۸ در فرانسه و پائیز ۱۹۶۹ در ایتالیا - درستی نظریات بالا را کاملاً تأیید می کنند. هر دو آن ها با مبارزات خود انگیزه آغاز شدند و هیچ یک توسط اتحادیه ها و احزاب بزرگ سوسیال دموکرات و یا «کمونیست» تدارک داده نشده بودند. در هر دو مورد کارگران و یا دانشجویان پیشرو و یا هسته های انقلابی با جرقه زدن بر بشکه های باروت در این و آن جا و ایجاد «یک تجربه نمونه» برای آموزش طبقه کارگر نقش تعیین کننده ای بازی کردند. در هر دو مورد میلیون ها کارگر وارد مبارزه شدند - ده میلیون در فرانسه و حدود پانزده میلیون در ایتالیا. نظیر چنین مواردی تا آن زمان سابقه نداشت، حتی در دوران عظیم ترین مبارزات طبقاتی بعد از جنگ جهانی اول.

در هر دو مورد خود انگیزه گرائی ای که کارگران از خود نشان دادند فرسنگ ها از «اکونومیسم» اعتصاب های صرفاً اقتصادی سبقت گرفت. در فرانسه اشغال کارخانه ها و ابتکارات دیگر به خوبی گویای این واقعیت بود. در ایتالیا این گرایش نه فقط در تظاهرات عظیم خیابانی با طرح مطالبات سیاسی خود را نشان داد، بلکه با ظهور نطفه های گرایش به سمت خود سازمان دهی در تولید، یعنی تلاش در جهت برداشت نخستین گام در راه استقرار قدرت دوگانه جلوه گر شد: انتخاب نمایندگان ایالت (از این جنبه پیش گامان طبقه کارگر ایتالیا از همتهای فرانسوی خود جلوتر بودند چرا که آنان به نقد از وقایع ماه مه ۱۹۶۸ در فرانسه درس های لازم را آموخته بودند)^{۳۶}.

لیکن در هیچ یک از این دو مورد نه فقط مبارزات نیرومند خود انگیزه توده ها موفق به سرنگون کردن دولت بورژوا و وجه تولید سرمایه داری نشدند، بلکه در هیچ یک از دو رویداد فوق توده ها حتی آگاهی به آن اهدافی که یک چنین سرنگونی ای در کوتاه مدت می توانست متحقق شان سازد هم پدید نیامد.

استعاره تروتسکی در کتاب "تاریخ انقلاب روسیه" را به خاطر آوریم: «بخار نیرومند به علت فقدان پیوستگی که در لحظات حساسی می توانست آن را متراکم کند، در هوا پراکنده شد»^{۳۷}. البته، در این شکی نیست که در تحلیل نهائی بخار نیروی محرکه است، یعنی انرژی

نظریه لنینیستی، سازمان دهی و ربط امروزی آن

بسیج توده ای و مبارزه توده ها، و نه پیستون. بدون این انرژی، پیستون جداره های توخالی بیش نیست، ولی بدون پیستون حتی قوی ترین بخارها هم به هدر می روند و به جایی نمی رسند. این است جوهر نظریه لنینی سازمان دهی .
